

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کردیم در مبحثی که مرحوم شیخ متعرض شدند دیگه دلمان نمی خواست وارد بشویم لکن خب به اندازه همین که این بحث راه بیفتد باز هم وارد جمیع اقسام بحث نمی شویم، یکی متعرض کلمات خود شیخ شدیم، یک مقدار هم در آخر راجع به وضع عراق در زمان خود یعنی وضع موجود عراق چکار باید کرد دیگه آن ها را نخواندیم خود آقایان مراجعه بکنند، البته ایشان ۳۲ میلیون جریب هم نوشته لکن معروف در ارض عراق ۳۶ میلیون جریب است و شیخ قدس الله نفسه از مصادر شیعه مثل کتب علامه گرفته که ایشان هم از مصادر سنی گرفته، اصلش در مصادر آن هاست، در روایت ما نیامده که ارض عراق مثلاً ۳۶ میلیون، غرض چون من خیلی مقیدم که مبادی علم روشن بشود و عرض کردیم این ها سه نفر را فرستاد که این ها در به اصطلاح امروزی ما شبیه مهندسین راه و ساختمان بودند، عرب ها به این ها مساح می گویند، الان ما در فارسی مهندس راه می گوئیم، به این ها مساح می گویند کسانی که زمین را مساحت بکنند و اندازه گیری بکنند و این ها با شتر از حدود بصره، خود بصره فعلی، از حدود که می گویم چون بصره بعد در اسلام، اسلامیة، مال قبل از اسلام نبوده، زمینش سبز بوده کنار ساحل شط العرب است یا اروند رود است لکن شهر بصره بعد بنا شد.

عرض کنم که با شتر از آن جا تا بالا تخم موصل به قول خودشان، تا نزدیکی های موصل، در بعد ها عراق تا تکریت بود، تکریت را که عراق نمی گفتند، در اصطلاح ما تکریت از عراق خارج است. تکریت اول جزیره بود، جزیره باز یک کشوری بود در مقابل بین عراق و شام، شام هم در اصطلاح آن زمان شامل مقداری از اردن و فلسطین و لبنان فعلی و شام فعلی، حالا گاهی هم شامات الکبری می گویند اصطلاحاً، شام آن زمان غیر از شام فعلی است، شام آن زمان شامل لبنان و فلسطین هم می شد و مقداری از روم، بین این دو تا یعنی تقسیمات مناطق در آن زمان به لحاظ جغرافیائی این جوری بود، بین عراق و بین شام هم مسئله جزیره بود که شامل همین آمد و موصل و همین تکریت و اینها، تکریت اول جزیره بود، توضیحاتش را سابقاً عرض کردیم و تقسیم بندی جغرافیائی این جوری

بود مثل الان دول این طوری نبود مثلاً بین عراق و بعد جبال بود که شامل همین همدان و این ها، جبال این منطقه جبال یا جَبَل منطقه ای بود که شامل همدان و قم و تا این ها می شد. باز منطقه ری بود، شمالش منطقه دیلم و طبرستان بود، آذربایجان بود، این ها را این طوری حساب می کردند چون این بعد هم بار مالیاتی داشت مثلاً از عراق اگر می خواست به شام برود اول جزیره که وارد می شد باید مالیات می داد، اصطلاحاً در آن زمان تجارت خارجیشان این طوری بود، فرض کنید اگر می خواست از بغداد به کوفه برود چیزی نمی داد اما از عراق به شام مرز گذاشتند یا به اصطلاح آن زمان حبل، حبل یعنی طناب، طناب گذاشته بودند مثل الان که بعضی مرز ها هست زنجیر گذاشتند، از این زنجیر که می خواستند رد بشوند عشر می گرفتند، اصلاً اصطلاح عشر در اسلام این است، اصل اصطلاح عشر این است و لذا بعد ها هم به این ها عَشَار می گفتند، گمرگ چی ها را عَشَار می گفتند چون گمرگ می گرفتند، این را هم عرض کردیم عشر را پیغمبر برداشتند، نوشتند هم، عشری که در جاهلیت بود کل تجارت بود یعنی از دکان ها، از افراد، از کلیه باغ ها و زمین ها عشر می گرفتند، این در عرب جاهلی بود که توضیحاتش را عرض کردیم، حدود سال هشتم پیغمبر عشر را برداشتند، البته قبل از سال هشتم، از سال هفتم در نامه هایی، عرض کردیم نامه های پیغمبر خیلی مهم است در دنیای حقوقی اسلام مخصوصاً مسائل مالی، در نامه هایی که به یمن نوشتند که در کتاب الاموال هم آمده و اَنْ لَا تُعْشَرُوا و لَا تُحْشَرُوا، عَشْر و حشر را برداشتند، حشر با ح حطی و شین و راء، عشر هم که الان گفتیم، حالا آن تعشروا به صیغه معلوم خوانده می شود یا به صیغه مجهول، من فعلاً ندیدم ضبطش را در کلمات اهل سنت، مراد این است که پیغمبر به اهل یمن نوشتند که ما عشر را که مالیات متعارف بود ازتان برداشتیم، پیغمبر عشر را برداشتند، حشر را هم برداشتند، حشر در اصطلاح آن زمان همان است که ما سربازگیری می گوئیم، خود حشر به معنای جمع است، و إِذَا الْوُحُوشُ حْشَرَتْ، حشر خودش به معنای جمع است، وقتی که جنگ می شد مثلاً می گفتند فلان عشیره باید این قدر سرباز بدهد، فلان عشیره باید این قدر، سرباز گیری، این سرباز گیری ای را که الان اجباری می گوئیم این در آن زمان حشر اسمش بود چون به جای حشر جهاد آمد، افرادی که تمکن دارند خودشان جهاد فی سبیل الله بروند، دیگه ما سرباز گیری اجباری نیست، لَا تُعْشَرُوا و لَا تُحْشَرُوا، هم عشر را که یک مالیاتی بود پیغمبر اکرم برداشت، بعد که زکات را در سال

هشتم هجری، خمس در سال دوم هجری است، زکات در سال هشتم هجری است، در سال هشتم هجری که پیغمبر اکرم زکات قرار دادند در ماه رمضان هم بود اعلام زکات کردند یک فرضش عشر بود و إلا کرارا عرض کردم زکات به عنوان دو و نیم درصد، آن تقریبا ثابت زکات، مهم زکات دو و نیم درصد بود، گاهی هم نصف دو و نیم درصد: یک و هفتاد و پنج، گاهی هم یک درصد مثل گوسفند سیصد تا چهارصد تا گوسفند به بالا، در زراعت پیغمبر اکرم بین پنج درصد تا ده درصد قرار داد، عشر داریم، در غیر از این دیگه عشر نداریم، آن هایی که هست نسبت های دیگری است، عشر نیستند، خمس هم که در اول قرار دادند، یعنی مجموع مالیات و نظام مالیاتی که در اسلام گرفته می شود از دو و نیم بود، پنج بود، ده بود، بیست هم بود، به همین ترتیب، دو و نیم، ده، بیست، البته هر کدام جایگاه خودش را داشت، در زمان عمر برای تجارت خارجی نه داخلی، برای تجارت خارجی عشر را قرار داد و لذا هم در بین اهل سنت تا مدت ها بحث بود که این عشر چون در قرآن و سنت پیامبر آمده این جائز نیست، اصلا می گفتند عشر ملعون است، ما هم داریم، اهل سنت هم دارند، مثلا یکی از چیز هایی که اهل سنت می گویند صار من اصحاب الجبل، اصحاب الجبل یعنی گمرگی، جبل یعنی طناب، مراد از طناب آن طنابی که در سر مرز بود، سر مرز ها طناب می گذاشتند و عشر را می گرفتند، این ها همه اصطلاحات عوض شده، برای این که با این اصطلاحات آشنا بشوید.

علی ای حال کیف ما کان ارض عراق را مرحوم شیخ توضیح ندادند، این سه نفری که عمر فرستاد این ها آمدند ارض عراق را از جنوب عراق یادداشت کردند به این ترتیب یادداشت کردند حالا غیر از رودخانه ها قسمت هایی از زمین که مرتفع بود از حساب انداختند، قسمت هایی که خیلی پست بود دائما آب بود قابل کشاورزی نبود این را هم از حساب انداختند که اصطلاحا امروز مرداب می گویند، مرداب ها را هم از حساب انداختند، در زبان عربی دیروز عرض کردم مرتفع را بقیع می گویند یعنی بالا آمده یا برآمده و منخفض را نقیع می گویند، بقیع و نقیع، الان عرب ها به این منخضاتی که آب توش جمع می شود مستنقعات می گویند، مرداب را مستنقعات می گویند یا مستنقع، ما اصطلاحا مرداب می گوئیم، مستنقع و مستنقعات می گویند، نقیع و بقیع، این دو تا را خارج کردند، خیلی هوشیاری می خواهد، انصافا سوار شتر و این مسافت زیاد، این را که حساب کردند از حدود کوه های همین مهران و

قصر شیرین بگیریید تا حدود وادی سماوه که می خورد به بادیه شام، این را به عنوان عراق حساب کردند شد ۳۶ میلیون جریب و نوشتند، مثلا این جا این قدر، این جا این قدر، مواردی که قابل مصرف بود. عرض کردیم مرحوم شیخ چون ننوشته آن وقت ما قسمت هایی چون این جا پایتخت ایران بود خود مدائن، عمر یک قسمت مدائن را هم جدا کرد، قسمتی که مربوط بود به زمین های سلطنتی، مربوط به شاه بود و اطرافیان شاه و فرماندهان شاه که زمین های نخبه و ممتاز بود، این ها را عمر اصلا جدا کرد، از اول این ها را جدا کرد، برای این ها مالیات گرفت یعنی خراجش نکرد که گفتیم مالیات اولش هم نوشتند نه میلیون درهم، خیلی است، چون کل عراق را نوشتند ۱۸ میلیون درهم، این یک تکه زمین ۹ میلیون درهم، بعد عثمان این را خراجی کرد نوشتند که تا پنجاه میلیون درهم فقط همین مقدار رسید، این ها را مرحوم شیخ چون ننوشتند ما توضیح دادیم چون یک بحثی است که چون الان بعد ها عراق که از خراج در آمده، عراق کسی خراج نمی دهد اصلا، معلوم شد که اولین جایی که از خراج در آمده، آقایان نوشتند، اولین جایی هم که از خراجیت در آمد همین زمین های ممتاز بود، در زمان حجاج سال ۸۲ که آن جریان ابن الاشعث پیش آمد یا به اصطلاح خودشان جنگ دیر الجماجم، در آن جا یکم اوضاع به هم خورد افراد هم دیدند کسی نظارتی نیست، هی افراد یواش یواش رفتند این زمین ها را تملک کردند، همین زمین های مختار را تملک کردند، آنها شد ملک شخصی، آن تکه زمین هایی که زمین درجه یک بود شد ملک شخصی کلا از خراج خارج شد، حالا دقیقا نمی دانم بقیه زمین خراج کی از خراج شد آن را نمی دانم، این خلاصه بحثی که ایشان فرمودند.

ما عرض کردیم بعد از بحث عبارت مرحوم شیخ متعرض روایات می شویم، بعضی از این روایت ها که اصلا خب جا ندارد که مثل *إن الله یوید هذا الدین باقوام لا خلاق لهم* هیچ جای بحث ندارد، یک روایتی هم اخیرا خواندیم که ظاهرا گفتیم بعد بررسی می کنیم، چون آن روایت خیلی مشکلات دارد آن را هم بررسی می کنم چون ربطی هم به زمین ندارد، این روایتی که از کتاب خصال در سبعة خواندیم و یک توضیحی هم راجع به احمد ابن الحسین پسر حسین ابن سعید عرض کردیم، آن روایت سندش خیلی مشکلات دارد و یکی یکی بررسی سندش مشکلات خاص خودش را می طلبد، بیخود وقتمان را نمی گذاریم، خیلی حدیث مفصلی هم هست، اصلا آدم

.....
حس می کند که مثلاً یک کسی نشسته قصه گویی قصه گفته، شبیه حالت قصه ای دارد اصلاً، حالت حدیثی ندارد و همه اش هم مربوط به امیرالمومنین است، حالا حالت جنبه های ولایی و بیشتر آن جنبه هایی که حضرت جانب جنگ و قتال و مثلاً عمرو ابن عبدود را من کشتم، خیلی با تفصیل، مثل اصطلاحاً امروز می گویند سبک رومانتیسم، یک توضیحات و تحلیلی و اطراف قصه را گفتن، به نظرم در بعضی از نسخ خصال هجده صفحه است تقریباً آن حدیث، دیگه حالا ما بخواهیم یکی یکی بخوانیم بعد هم جنگ های سه گانه داخلی را با یک شرح و توضیح و تفصیلی، خیلی به ذهن می آید که خیلی آثار جعل در آن واضح باشد، و چون بحث ضمیر هم توش ندارد چون یک قولکی داده بودم که بعد بخوانیم فقط آن رمز اساسی کار را چون در بحث های رجالی یک بحثی همین طوری است یکی یکی بیان می کنند، یک بحثی هم این که آن نکته اصلیش را بیان بکنیم، نکته اصلی همان احمد ابن الحسین بود و این هم سرش این بود که مرحوم صدوق که جلیل القدر است از پدرش و از مرحوم ابن الولید نقل کرده، این ها که بزرگوارند و این دو تا از سعد ابن عبدالله، در آن هم بحثی نیست پس می خورد به همین احمد ابن الحسین، اولین کسی که در آن سند مشکل دارد همین جناب احمد ابن الحسین است که به ذهن من می آید که ایشان به هر حال مرد بزرگواری بوده به یک معنا یعنی چون از نظر علمی اما نسبت غلو به ایشان داده شده، و نسبت های دیگر به ایشان داده فعلاً دیگه وارد آن بحث هایش نمی شویم، ظاهراً همین که نجاشی فرموده يُعرف و يُنکر، حالا من دیروز فهرستی گفتم، ظاهراً نظر نجاشی به روایات ایشان هم باشد که ایشان روایات عجیب و غریب هم دارد، این که جزء روایات عجیب و غریب ایشان است، دیگه همان بحثی که راجع به احمد کردیم دیگه بحث بقیه سند نمی خواهد.

حالا برویم سر روایاتی که یا در خصوص ارض خراجی است یا مطلق روایت، روایات زمین را هم فکر نمی کنم بتوانیم همه اش را بخوانیم، آن قسمت هایی که عرض کردم مربوط می شود به مسئله احیای موات، دیگه اگر بخواهیم آن ها را بخوانیم طول می کشد، بیشتر این هایی که جنبه جهادی و جنگی دارد بیشتر متعرض این بخش روایات می شویم و ارزیابی آن ها و تحقیق آن ها و توضیح

این که آیا قابل قبول هستند یا نه

یکی از روایاتی که مرحوم شیخ هم آوردند، ما هم سابقا اشاره ای بهش کردیم، سابقا روایت را متعرض شدیم، یکی از روایات کلیدی هم هست، در این مسئله به درد می خورد، این هم یک روایت مطولی است، خیلی مطول است، دو سه صفحه است، گاهی اوقات آدم احساس می کند، بله از صفحه ۵۱ شروع می شود تا ۵۶ تمام می شود، گاهی اوقات احساس می کند اصلا مثل یک متن فقهی است، مثل یک نوشتار فقهی است، چون این احتمال دارد این که مثلا ابویوسف چون بعد به اهل سنت می رسیم مثلا ابویوسف که قاضی معروف است قاضی القضاات است یک نوشتار فقهی دارد خطاب به هارون درباره اقسام اموال من جمله اقسام ارضین، زمین ها، آن وقت ما هم داریم مثلا همین ابویوسف که دارد ما هم این جا از موسی ابن جعفر سلام الله علیه داریم، دیگه حالا این قسمت هایش را من هنوز موفق نشدم حلش بکنم، این از آن گرفته یا آن از این گرفته؟ یک نوع تشابهی هست، شاید قدیمی ترین متنی که ما داریم که تا حالا مثلا به ما رسیده که به اصطلاح راجع به این است در کتاب اجمالش در کتاب سلیم ابن قیس آمده از امیرالمومنین، یک متنی در تقسیم غنائم، ظاهرا به عنوان نوشتار نام می برد در کتاب تحف العقول آمده، خیلی عجیب است، این را عرض کردم کتاب تحف العقول یکی از عجائب روزگار است، گاهی اوقات یک روایات خیلی مهمی دارد که اصلا در هیچ یک از مصادر ما نیامده و احتمالا حلقه وصلی باشد یعنی احتمال دادیم حتی مثل ابویوسف این را از امام صادق گرفته، این جا که از موسی ابن جعفر است، حالا ما یکی یکی می خوانیم، این را من اشاره عابره کردم به قول عرب ها، اشاره اجمالی کردم برای این که معلوم بشود یک تاثیر و تاثیری بوده که بعد ها منتقل شده در دنیای اسلام به کتاب هایی مثل نوشتار ابویوسف، قاضی القضاات بوده و برای حاکم این را نوشته چون خواهیم گفت بعد ها هم مثلا فرض کنید مثلا در کتاب دعائم، من چند بار عرض کردم دعائم یکی از مزایایش این است، مهم نیست که حالا فقه اسماعیلی هست، یکی از مزایایش این است که کتاب را به نحوی نوشته که هم فقه باشد، خوب دقت بکنید، هم حدیث باشد هم دستور العمل دولت باشد، خیلی مهم است مثلا کتاب من لا یحضر فقه است، حدیث هم هست، خطابات و حدیث است اما برای دستور العمل دولت ننوشته، این خیلی زاویه لطیفی است و این نشان می دهد که این مرد چقدر مطلع بوده و

چه مقدار میراث های علمی قوی در اختیار داشته، انصافا مرد ملایی است صاحب دعائم انصافا یک فقیه ملایی است، حالا قبولش نداریم بحث دیگری است اما انصافا مرد ملایی است.

به هر حال من سعی می کنم بعضی از روایات را بخوانم دیگه توضیحاتی، البته ما به لحاظ کار ما حالا غیر از جهات حکمی و این ها و بیان حکم، یک مقدار هم دنبال پیدا کردن ریشه های تاریخی هستیم که این متاسفانه الان، می گویم چون اهل سنت از ما گرفتند الان ما نمی توانیم خیلی این را اثبات بکنیم، این مثلا تعجب آور است، گاهی اوقات اصلا واقعا، مثلا می بینید در تعریف حدیث، حدیث صحیح عرض کردم اهل سنت دارند که ما یرویه العدل الضابط عن مثله إلى آخر الاسناد من غیر شدوذ و لا علة، این ها کلمه من غیر شدوذ را در تعریف حدیث صحیح گرفتند، ما یرویه العدل الضابط عن مثله إلى آخر الاسناد، آن وقت هم اگر نگاه بکنید به کتب مفصلش، من نمی خواهم حالا وارد بحثش بشوم این که اصلا شاذ نباشد، شاذ در اصطلاح آن ها حدیثی است که سندش ثقات اند خوب دقت بکنید لکن انفراد دارد، این را صحیح نمی دانند اما اگر سند صحیح باشد اصلا وارد بحثش نمی شوند، اگر سند درست باشد به اصطلاح ما صحیح باشد و روایش ثقات باشد لکن چون شاذ است صحیحش نمی دانند، خوب دقت بکنید چون این منشا اشتباه شده، من از کتاب های بزرگان نمی خواهم اسم ببرم یک نفر، بعضی بزرگان شیعه مطلبی نوشتند سنی ها ردش کردند که شما با اصطلاح صحبت نمی کنید، راست هم می گوید، اگر حدیث روایش ثقات باشند لکن شاذ باشد، این را صحیح نمی دانند، ما صحیح می دانیم چون روایش ثقات اند، اما آن ها صحیح نمی دانند، این را دقت بکنید، از آن ور هم این نکته که اگر روایش ثقات بود و شاذ بود این صحیح نیست، این را این نوشته آن گفته، آن گفته آن فهمیده متحیرند که از کجا آمده، به هر حال بخاری در سال ۲۵۶ که جامع صحیح نوشته این را مراعات کرده، فرض کنید ۲۳۰، ۲۴۰ مثلا ایشان این قانون را بلد شده که صحیح آن است که شاذ نباشد، خب این را از کجا آوردند؟ سال ۲۴۰، ۲۳۰، ۲۲۰ فرض کنید این را از کجا آوردند؟ خودشان در کتب مفصلشان گیر کردند که این از کجا آمده است؟ ما عرض کردیم در دنیای اسلام اولین کسی که این حرف را زد امام صادق است، در همین مقبوله عمر ابن حنظله، صد سال قبل از بخاری، و دع الشاذ النادر فإن المجمع علیه لا ریب فیه، تعبیر خیلی عجیب است یعنی شاذ قابل عمل نیست، طرح باید

.....
بشود، این را در دنیای اسلام سنی ها ندارند کجا اصلا پیدا بکنند اما مشکلی که ما، مظلومیت اهل بیت است دیگه، آن حلقه وصل از بین رفته، آن حلقه وصلی که مثلا بگویید بخاری از استادش احمد ابن حنبل گرفته، احمد ابن حنبل از شافعی گرفته، او از مالک گرفته و مالک از امام صادق گرفته، این حلقه وصل از بین رفته، این واقعا تعجب آور است یعنی کسی که ما در دنیای اسلام داریم که بگویید شاذ چون امام صادق وقتی می گوید این دو تا مجتهدند، حدیثشان ینظر فی ذلک، آنی که مجمع علیه است و دع الشاذ النادر، این شاذ مراد امام صادق هم مراد این است نه شاذی که سندش ضعیف است، آنی که سند ضعیف است اصلا قابل اعتنا نیست، خیلی عجیب است، این دع الشاذ النادر یعنی یک حدیثی است که ده نفر نقل کردند سندش صحیح است، یک حدیث هم صحیح است اما یک نفر نقل کرده یعنی دقیقا همان کلامی را که اهل سنت در شاذ دارند، آن وقت تعبیر تندتر است، فإن المجمع علیه لا ریب فیه، یعنی شاذ قابل قبول نیست به هیچ وجه، حالا این را می خواهم نکته را عرض بکنم.

یکی حلقه وصل بود، نکته دم: ما اصطلاح حدیث صحیح را در اصطلاحات خودمان از قرن هشتم آوردیم، از زمان علامه، حالا اهل سنت قرن سوم، امام صادق قرن دوم، قرن ها را حساب بکنید، امام صادق قرن دوم، اصطلاح آن ها قرن سوم، ما قرن هشتم و شیعه هم یعنی، علامه فرمود الحدیث الصحیح ما یرویه العدل الامامی عن مثله إلی آخر الاسناد، این کلمه من غیر شذوذ را برداشت، و لذا الان بین اصحاب ما الان بعد از علامه إلی یومنا چون در درایه هم دارد، شهید ثانی به همین تصریح دارد، دیدید اصل مطلب مال ما بود اصلا، اصل مطلب مال ما بود، رفت در کتب عامه معیار قرار گرفت اصلا، ما که اصلا معیار قرار ندادیم کلا، وقتی هم که بنا شد معیار، حالا بحث ما در اراضی بود خارج شدم، می خواهم درد دل می کنم که ائمه علیهم السلام منشأ علومند، حالا این رساله خراجیه ابویوسف واقعا من احتمال می دهم از همین رسائل اهل بیت گرفتند، مشکل ما این است دیگه مثلا الان ما رساله ای از امام صادق در تقسیم غنائم است، این را ما الان نداریم جز در کتاب تحف العقول، این واقعا یک مطلبی است، معلوم می شود ما خیلی مشکل داریم، باید یکمی علمای ما به فکر بیفتند، تحف العقول هم چند بار عرض کردم برای اولین بار اسمش در کتب اصحاب ما قرن دهم آمده، خود این شخص می گویند قرن چهارم بوده احتمال قوی دارد، یعنی هم رتبه شیخ صدوق، دقت فرمودید؟ اصلا اسمش در کتب

.....
اصحاب ما، اسمش ابن شعبه حرانی، اسم کتاب تحف العقول در کتاب فاضل قطیفی آمده، ۹۳۰ و ۹۴۰ مثلاً، قرن دهم، اسم کتاب در قرن دهم، اصلاً اسم کتاب در قرن دهم آمده، قبل از این اصحاب ما هیچ خبر ندارند، چه بخوایم برسیم مثلاً بگوییم ابویوسف مثلاً این روایت را دیده. به هر حال این هم یک درد دلی بود برگردیم به بحث خودمان.

پرسش: همین روایت را تحف العقول نقل می کند همین مصادیق شاذ نیست؟

آیت الله مددی: چرا شاذ باشد، این ها بوده نرسیده اصلاً، خبر نداریم اصلاً شاذ باشد یا نباشد، اصلاً کلاً حذف شده، چرا؟ چون در همین مسئله سوریه بوده چون الان اهل علوی ها یا نصیری ها که در شام سوریه هستند صاحب تحف العقول را از خودشان می دانند، می گویند ایشان نصیری است، شواهدی نیست که ایشان علوی باشد یا نصیری، به هر حال میان آن ها بوده، مرد ملا، فاضل، خیلی ملاست یعنی انصافاً من کراراً عرض کردیم کتاب تحف العقول با این جهالتی که پیش ما دارد از نظر ارزش حدیثی و دقت، با این که متن مثلاً، شش قرن بلکه اصلاً متن پیش ما نبوده کلاً، خیلی عجیب است، نسبت به خودش و نسبت با گرفتاری ای که حدیث کتاب های خطی در آن زمان داشته متن سالمی به دست ما رسیده، نسبتاً متن سالمی است، دارد توش خرابی هر کتابی دارد، و به لحاظ دقت حدیثی و ظرافت ها به ذهن خودم عرض می کنم، این را خودم مسئولشم، به نظر من از کافی کمتر اما از فقیه بالاتر است، من لا یحضره الفقیه، به لحاظ دقت در ضوابط حدیثی و علم حدیث و متون حدیث را مراعات کردن بسیار کتاب، قشنگ هم هست، کتاب خیلی ممتعی هم هست، انصافاً خیلی آدم ازش، مانوس می شود به این کتاب، علی ای حال اما در حجیت که می رسد کاملاً کمیتش لنگ است دیگه، اصلاً کاملاً دیگه مشکل دارد در حجیت، عرض کردم اصلاً اسم کتاب و خود کتاب از قرن دهم آمده، که این خودش خیلی مشکل ساز است.

یک حدیث نسبتاً طولانی ای است که نسبت داده شده به موسی ابن جعفر سلام الله علیه که باز هم من احتمال می دهم نوشتار حضرت بوده، فکر می کنم، این حدیث طولانی نه این بحث بگوییم که آن راوی چطور حفظ کرده و فلان، متنش اصلاً به متن فقهی می خورد، به متن مثلاً خدمت امام بودند در یک مجلس فرموده باشند نمی خورد، خیلی بعید است، حالا این متن فقهی در اسمائی که ما در این

.....

جا داریم اولین شخص حماد ابن عیسی است، حالا حماد ابن عیسی کتاب در زکات دارد، کتاب نوادر هم دارد، احتمالا در یکی از این دو کتاب ایشان بوده، کتاب حماد ابن عیسی جهنی رحمه الله، به هر حال فعلا ما خیلی به اصطلاح نمی توانیم متأسفانه طبق مقداری که داریم اثبات این را بکنیم اما وقتی آدم نگاه می کند مطالبی که در این جا آمده کتاب سلیم، کتاب سلیم حدود سال نود بوده قرن اول است، حضرت موسی ابن جعفر ۱۸۳ وفات ایشان است، شهادت ایشان است، امام صادق بنا بر مشهور ۱۴۸، ما مصادر قبل از ابویوسف داریم، کتاب ابویوسف را الان تاریخش ذهنم نیست اما به نظر من ۱۸۷ یا ۱۹۳ هارون، این زمان هارون است، الان دقیقا کتاب ابویوسف به لحاظ تاریخی در ذهنم نیست. این کتاب مرحوم حماد را ما الان دو تا مصدر اساسی برایش داریم، یکی توسط مرحوم کلینی به ما رسیده اوائل قرن چهارم، کلینی وضعش واضح است در این جا، علی ابن ابراهیم عن ابیه عن حماد، این واضح است، واضح است که مرحوم ابراهیم ابن هاشم پدر علی ابن ابراهیم این کتاب را از کوفه با خودش به قم، از عراق یعنی با خودش به قم آورده، واضح است، عرض کردیم مرحوم ابراهیم ابن هاشم اولین کسی است که میراث های اصحاب را از کوفه به قم آورد، اول من نشر حدیث الکوفیین بقم، همین ابراهیم ابن هاشم، اگر ما باشیم و این سند کاملا واضح است کتاب حماد است و حماد قطعا بعد از کتاب، بعد از اصلا فوت هارون است، ۲۰۸، ۲۰۹ وفاتش است لکن چون روایت خیلی طولانی است و به متن فقهی می خورد احتمالا حماد این متن را از امام کاظم گرفته، این متنش هم مختلف است، بعضی هایش خیلی تعابیرش زیبا و قوی است، بعضی جاهایش یکمی ابهام دارد که خب این طبیعت ادبیات قرن دوم هم هست، یعنی چون ادبیات در زمان ها عوض می شود، حماد هم متأسفانه نوشته عن بعض اصحابنا عن العبد الصالح، احتمال، به هر حال فعلا ما چون یک تقسیم بندی داریم مصدر اولی، مصدر اولی ما کتاب حماد است، مصدر دوم را نمی دانیم، مصدر واصل به ما کتاب کافی است، این راجع به مصدرش، مرحوم شیخ طوسی چون روایت مفصل است، دیگه امروز نمی رسم که روایت را بخوانم اقلا یکمی راجع به سندش و تاریخش صحبت بکنیم، مرحوم شیخ طوسی در کتاب تهذیب این را آورده، البته این روایت حماد عن ابی الحسن علیه السلام در کتاب کافی یک بار کامل آمده، این در بحث حجت آورده، به مناسبت بحث حجت، به مناسبت بحث شئون امامت آورده، یک دفعه هم به عنوان قسمت هایی آورده مثلا جهاد است، جلد چهار کافی

است نمی دانم کدام یکی است، یک قسمتش را آورده، همه اش را نیاورده لکن سند یکی است، مرحوم شیخ طوسی به همان مناسبت زکات است یا خمس است در کتاب تهذیب در جلد چهار به طور کامل از کتاب علی ابن حسن ابن فضال آورده، عرض کردیم مرحوم شیخ قدس الله نفسه عده ای از کتب علی ابن حسن ابن فضال در اختیارش بوده و عرض کردیم حالا غیر از تعریف هایی که نوشتند درباره علی ابن حسن، اگر این کتاب پیشستان هست کتاب رجال کشی را بیاورید مال علی ابن الحسن، و لم ار بخراسان، کلمه خراسان مثلا، عیاشی با ایشان روبرو شده، شاگرد ایشان هم هست، کوفه رفته از ایشان حدیث نوشته، مرحوم کشی از مرحوم عیاشی از ایشان نقل می کند یعنی راهش این است، عیاشی چون دیگه شهادتش حسی است می گوید من در اصحاب ما به خراسان و ری و بغداد و کوفه، کسی مثل علی ابن حسن فضال ندیدم، شهادة عن حس می دهد، روایتی، کتابی از اهل بیت نیست إلا این که پیش ایشان موجود است، خیلی عبارت قشنگی است انصافا، اواخر کشی هم هست، شاید هفت هشت صفحه، ده صفحه به آخر کشی، یک عبارت بسیار مفصلی است، آن عبارت خیلی لطیف است چون عیاشی عده ای را رفته با آن ها بوده توصیف می کند، می گوید فلانی این جور است، فلانی این جور است، خیلی آن عبارت به لحاظ تاریخی حالا غیر از جنبه رجالی، به لحاظ تاریخی و بیان وضع خیلی نکات لطیفی دارد، یک نکته لطیفش راجع به همین علی ابن حسن فضال است، نمی دانم اگر آقایان آوردند یکی بخواند، بخش علی ابن حسن ابن فضالش انصافا آدم غبطه می خورد به حال ایشان، انصافا بینی و بین الله که این طور این مرد احاطه داشته، عرض کردیم الان پیش ما تقریبا می شود گفت قدیمی ترین رجال هم باشد مال ایشان به ما رسیده، ایشان تقریبا همان دوره برقی است، برقی پسر صاحب رجال لکن یک رتبه باید مقدم باشد و مقداری از کتب ایشان در اختیار مرحوم شیخ بوده، این خودش بحثی دارد که آیا سند ایشان به ابن فضال درست است یا نه دیگه الان فعلا جای بحثش در این جا نیست، اگر آوردید کسی بخواند، خیلی انصافا تجلیل زیادی از ابن فضال کرده، مباحثرتا باهاش روبرو شده.

قال حدثني علي ابن يعقوب، تعبیر به حدثني کرده، علی ابن یعقوب این جا بحث شده، یک علی ابن یعقوب هاشمی هست گفتند این آن نیست، من به ذهنم می آید آن باشد، البته علی ابن یعقوب بیشتر پدر ایشان در کتب ما پدر ایشان ازش نقل می کند، بعضی جاها هم

.....
دو تا برادرش محمد و احمد، من به نظرم می آید ایشان خود ابن فضال هم، نوشتند آقایان، آقای خوئی، مرحوم آقای تستری نوشتند که این آن نیست، من به نظرم این همان است، اما به هر حال شرح حال روشنی ندارد، من عرض کردم مقداری ایشان روایت دارد، فطحیه مثل ابن فضال پدر و دو تا پسر، محمد و احمد و پسر سوم علی به نظر ما، از ایشان نقل کردند و ایشان تقریباً از نوادر فطحی هایی هستند که بغداد آمدند، چون ما فطحی ها را در کوفه خبر داریم، واقفی ها هم همین طور، اما در بغداد خبر نداریم، خیلی کم، مثلاً مسافرتی چیزی کرده باشند.

پرسش: یکم با تاخیر است، بخوانم؟

آیت الله مددی: بخوانید اشکال ندارد. همان علی ابن حسن را بخوانید، آن دیگه طول می کشد

یکی از حضار: قال ابو عمر سالت اباالنضر محمد ابن مسعوده عن جميع هولاء، فقال اما علي ابن الحسن ابن علي فما رايت لقيت بالعراق و ناحية خراسان افقه و لا افضل من علي ابن الحسن بالكوفة و لم يكن كتاباً عن الائمة عليهم السلام من كل صنف إلا و قد كان عنده آیت الله مددی: خیلی عجیب است، تعبیر خیلی عجیبی است، قرن سوم

یکی از حضار: و كان احفظ الناس غير أنه كان فطحيا يقول بعبدالله ابن جعفر، ثم بابي الحسن موسى عليه السلام و كان من الثقات و ذكر أن احمد ابن الحسن كان فطحيا

آیت الله مددی: احمد برادرش، احمد ابن الحسن علی ابن فضال، علی ای حال این نشان می دهد یک نوشتاری، حالا البته این نوشتار تاریخی مشکل دارد، از حماد به دست ایشان هم رسیده، به دست کلینی خیلی واضح است، دست ایشان واضح نیست، این دقت و وثاقت و جلالت ایشان است، این علی ابن یعقوب را عرض کردم اجمالاً مورد اعتماد این بزرگان بوده، ما آشنایی نداریم.

نوشته عن ابی الحسن البغدادی

این غلط است، عن ابی الحسن البغدادی غلط است

پرسش: شاگرد ایشان بوده؟

آیت الله مددی: بله

پرسش: شاگرد علی ابن حسن؟

آیت الله مددی: بله بله، در خود رجال کشی زیاد دارد سالت ابوالحسن عن فلان فقال ثقة، زیاد دارد، احتمال دادیم این قسمت ها یا حالا

رجالش بوده یا مفاد رجال خود علی ابن حسن باشد

علی ای حال کلمه عن زیادی است، علی ابن یعقوب ابی الحسن بغدادی، کلمه عن زیادی است اساسا، خب این علی ابن یعقوب را

اجمالا می شود یک چهره ای ازش ترسیم بکنیم اجمالا

عن حسن ابن اسماعیل ابن صالح صیمری یا ضمیری

این را نتوانستیم هیچ آشنایی پیدا بکنیم، این یکمی مشکل پیدا کرده

قال حدثنی حسن ابن راشد

با شواهد موجود باید این حسن ابن راشد معروف باشد که در بغداد بوده و جزء وکلای امام بوده زمان حضرت جواد اما در ذهنم الان

شبهه دارم که این آن است، اگر آن باشد جز اجلای اصحاب است، اگر آن باشد، یک حسن ابن راشد بغدادی معروف به ابوعلی

بغدادی، این خیلی جلیل القدر است، فوق العاده است دیگه، این تقریبا در میان علمای ما چون عرض کردم چند دفعه عرض کردم دنبال

این هستند کی بوده از اولین علمای ما که مثل امروزی های ما مرجعیت داشته، اولین عالمی که ما می گوئیم تقریبا شبیه مراجعه

امروز ماست ایشان است یعنی شیعه در جمیع امور به ایشان مراجعه می کند چون حضرت هادی سلام الله علیه در سامرا بودند، زیر

حبس بودند و مراجعات شیعه مشکل بود، شیعه کلا در کل امور به ایشان مراجعه می کرد در بغداد، ایشان از زمان حضرت جواد بود،

مساعد هست، چون زمان حضرت جواد چون حماد هم زمان امام جواد فوت کرد، غرق شد، از حج که می آمد غرق شد، سیلی آمده

بود در سیل غرق شد. علی ای حال احتمالا باید همان باشد یعنی حسن ابن راشد بغدادی معروف به ابوعلی بغدادی، اگر آن باشد خیلی

جلیل القدر است اما به ذهنم چیز نشد امروز هم نگاه بکنم تصادفا، همچنین ابتدائی طبقه اش شاید بهش نخورد یعنی حسن ابن راشد از اصحاب، چون حماد از اصحاب امام صادق هم هست، از حماد بتواند نقل بکند خیلی بعید به ذهنم می آید.

علی ای حال قال حدثنی قال حماد ابن عیسی

اگر اشکالی در این سند هست بیشتر روی آن وسطی است، حسن ابن اسماعیل و این نشان می دهد که دقت و ظرافتی را که ابن فضال داشته پس تا این جا روشن شد یک نسخه ای از کتاب حماد بوده در پیش کلینی نسخه خیلی وضعش روشن است، ابراهیم از کوفه آورده با خودش، لکن در نزد مرحوم شیخ طوسی از کتاب ابن فضال، خود ابن فضال خیلی روشن نیست طریق نسخه، اگر حسن ابن راشد باشد خیلی ارزش دارد چون عرض کردم حسن ابن راشد یکی از شخصیت های بسیار بزرگ ماست، بعد ها هم ظاهرا زمان امام هادی، حالا چون تاریخش را نقل نکردند، آن هم در یک جایی دیدم، الان یادم نیست کدام مصدر، در یک مصدری من دیدم، خلیفه بغداد ایشان را با دو تا از بزرگان شیعه در دجله غرق می کند و ایشان شهید می شوند. یعنی بعد مکشوف می شود چون حضرت هادی و حضرت عسگری در سامرا در یک شرائط سخت تقیه زندگی می کردند. فوqش اگر شیعه می توانستند سامرا بیایند روزی که حضرت بنا بود، آخه بنا بود حضرت مثلا هفته ای یک بار، ماهی یک بار بیایند تا دارالخلافة به قول ما امضا بزند برگرداند، شیعه اگر می توانستند در آن روز می آمدند تو خیابان، حضرت را ببینند، اما هیچ امکان صحبت نبود.

پرسش: مبهم

آیت الله مددی: شاید می آمدند نمی دانم

حتی در آن ورایت دارد که به من خیره خیره نگاه نکنید، با دست هم اشاره نکنید، این قدر تقیه شدید، با دست اشاره نکنید، نگویید این آقا مثلا امام هادی است و لا تشیر الی باصابعکم، یا لا تشر الی، به دست هم اشاره بکنید، آن وقت تمام این کار هایی که می خواستند بکنند بغداد توسط حسن ابن راشد، تمام آن چه که یا سوال بود یا استفتا بود یا وجوهات، وجوهاتی که می آمد مستقیم دست

حضرت هادی نبود، توسط حسن ابن راشد می رسید، خیلی از این مسائل مالی مربوط به وجوهات را ایشان حل و فصل می کردند

قدس الله سرّه

قال حدثني حسن ابن راشد قال حدثني حماد ابن عيسى قال رواه لي بعض اصحابنا ذكره عن العبد الصالح ابي الحسن الاول، به هر حال

من فکر می کنم بیشتر جنبه نامه ای، چون از چیز های مهم است فعلا یک مقدار صحبت می کنیم ان شا الله

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين